



سال دهم / پاییز ۱۴۰۰

تأثیر پیش فرض‌ها بر فهم از نگاه گادامر و نقش آن در زندگی روزمره انسان

- علی حسینی^۱
- جهانبخش خرمی^۲

DOR: 20.1001.1.38552322.1400.10.40.6.9

چکیده

هرمنوتیک علمی است که قدمتی به درازای تاریخ بشریت دارد، چرا که با فهم و تفسیر و قضاوت در زندگی روزمره انسانها جاری است. پیش فرض‌ها که همان دانسته‌ها و تجربه‌ها و زیست جهان انسانها از گذشته تا حال است یکی از ارکان اصلی در هرمنوتیک گادامر می باشد. به طور کلی عناصر و کلید واژگان هرمنوتیک فلسفی گادامر که همان فهم فهم است؛ ماهیت شناسی و پدیدار شناسی فهم به جای معرفت شناسی، روشمند نبودن فهم، حادثه و رخداد بودن فهم، تاریخمندی، زمانمندی، زبان، تولیدی بودن نه باز تولید، پیش فرض ها، کاربردی بودن و اطلاق فهم، افق و توافق، نسبت فهم (پلورالیسم معنایی)، بازی، دیالوگ و گفتگو، دیالکتیک، عمل پیش افکنی، دوری بودن فهم و میزان گشودگی را شامل می گردد. گادامر به پیروی از هایدگر فهم را حالت بنیادین دازاین (وجود انسان) می داند. و به جای دوگانه سوژه-آبژه، طرحواره سوژه-سوژه را مطرح می کند. چرا که گادامر اعتقاد دارد مقوله‌هایی مثل فهم و انسان و تاریخ و به طور کلی علوم انسانی را نمی شود با روش دکارتی سوژه-آبژه در علوم طبیعی مقایسه کرد و کشف نمود بلکه، چون جنس علوم انسانی متفاوت از علوم طبیعی است - یعنی سیال بودن و غیر چارچوب مند بودن - بنابراین روش معمول به کار گرفته شده در علوم طبیعی را نمی توان در علوم انسانی به کار برد، چون اساسا کارایی ندارد، بلکه ناروش دیالکتیک باید برای واقعه فهم بکار رود. همچنین پیش فرض‌ها که زندگی روزمره نقش پر رنگی دارند، بر اساس دیدگاه گادامر باید با دیالوگ دیالکتیکی به فهم و مفاهمه برسد تا دچار قضاوت های عجولانه و پیش داوری نگردیم. گادامر برای اینکه انسان‌ها به روزمرگی دچار نگردند، انسانها را به خود اصلیشان ارجاع می دهد تا از طریق خودآگاهی و باز شناخت به آگاهی مطلق درروح مطلق-هگلی- یا خود اصیل-هایدگری- برسند.

واژگان کلیدی: گادامر، هرمنوتیک، پیش فرض، فهم، زندگی روزمره

^۱استادیار فلسفه، گروه فلسفه، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران؛ a.hoseini@yu.ac.ir

^۲ کارشناس ارشد فلسفه، گروه فلسفه، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران؛ ali2012003@gmail.com

مقدمه

هر انسانی در زندگی روزمره، خواه و ناخواه و آگاهانه و بعضاً ناآگاهانه با هرمنوتیک در ارتباط هست و سوژه هایش - طبق نظر گادامر از بکار بردن دو گانه سوژه، ابژه پرهیز می کنیم - را در بوته نقد، تفسیر و تأویل، قضاوت و فهم قرار می دهد. برای اینکار از پیش فرض‌ها و پیش دانسته های خود استفاده می کند و بسته به اینکه چقدر پیش فرض‌ها و پیش دانسته های انسان مطابق با واقعیت، علمی، مستدل و منطقی باشد، ممکن است نقد و قضاوت و تفسیر و فهم سوژه به حقیقت نزدیکتر باشد. بارها برای خودم اتفاق افتاده که در اولین برخورد با یک سوژه و رجوع به پیش دانسته‌ها و پیش فرض های ذهنی ام به اون برجسپ‌هایی مثبت یا منفی زده ام و با توجه به اون پیش فرض ها، رفتار، گفتار و نگاه ام را تنظیم کرده ام. ولی بعد از مدتی که اطلاعاتم نسبت به اون سوژه تکمیل تر و کامل تر شد، و در نتیجه فهم ثانویه و کاملتری پیدا کردم، متوجه فهم ناقص و اشتباه قبلی شده ام. هر چه پیش فرض های ما کامل تر باشند قطعا بازخورد های بهتری در زندگی روزمره ما دارند، نه فقط پیش فرض ها، که دیالوگ، دیالکتیک، تاریخ، سنت، زبان و... مؤثرند. مثلاً در انتخاب دوست، روابط اقتصادی، انتخاب رشته تحصیلی و خیلی از امورات زندگی روزمره، نقش پیش فرض‌ها و پیش دانسته های شما اهمیت بسزایی دارند. البته این پیش فرض‌ها تا زمانی مفید و در عرصه های زندگی روزمره راهگشا هستند که منجر به پیش داوری نشوند.

شیوه‌های متفاوت زندگی روزمره افراد ناشی از چیست؟ آیا ناشی از پیش فرض‌ها و پیش دانسته‌های فرد است؟ آیا تحت تأثیر زندگی اجتماعی افراد و متأثر از اجتماع است؟ قطعاً زندگی روزمره و سبک زندگی اشخاص تابع یکسری پیش فرض‌ها و متأثر از سنت، تاریخ، اجتماع و پارامترهای دیگر می باشد. و همین امر فهم های متکثر، سلیقه های گوناگون و زندگی های روزمره ی متفاوت در اجتماع به وجود می آورد. اما این افراد با این همه تکثر فرهنگی و ویژگی های مختلف چطور می توانند در یک اجتماع به مثابه یک کل در کنار هم، زیست و همزیستی کنند. آیا صرفاً با دین یا با اخلاق یا با قوانین اجتماعی می شود، یک اجتماع مسالمت آمیز به دور از تنش و تشتت و یک کل واحد تشکیل بدهیم؟ می دانیم که در اجتماع، ادیان و فرهنگ های مختلف و اخلاق های - که دید خیلی از انسان‌ها نسبت اخلاق هست - متفاوت هست. پس راهکار چیست؟ شاید بهترین گزینه برای اجتماع همدل و متحد و جلوگیری از روزمرگی در زندگی روزمره، استمداد از هرمنوتیک فلسفی گادامر برای اتحاد

اجتماعی و رسیدن به فهم مشترک باشد. سعی میکنیم ابعاد هرمنوتیک فلسفی گادامر و نقش و اثر آن را در جامعه و زندگی روزمره بررسی نماییم.

وجوه ارتباطی پیش فرض بر فهم و زندگی روزمره

پیش‌فرض‌ها ابعاد گوناگونی دارند؛ به طور کلی می‌توان از پیش‌فرض‌های دینی، فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی، علمی، تاریخی، فلسفی و ... نام برد. می‌توان پیش‌فرض‌ها را همان پیش‌دانسته‌ها و اطلاعات هر فرد در زمینه‌ی خاصی دانست که یکسری قیدهایی برای انسان ایجاد می‌کنند و همین پیش‌فرض‌ها و پیش‌دانسته‌ها و اطلاعات در زمینه‌ی خاص، نگرش و افق و زاویه‌ی دید خاص و بالاخره فهم خاصی در چارچوب همان پیش‌فرض‌ها به انسان می‌دهد. خلاصه، نتیجه این اطلاعات و پیش‌فرض‌ها و پیش‌دانسته‌ها، سبک زندگی خاص در زندگی روزمره و روزمرگی‌هایی منبعت از همان افق دید و فهم چارچوب‌مند به وجود می‌آید. اما می‌دانیم که پیش‌فرض‌ها طیف وسیع و دامنه‌ی گسترده‌ای دارند، از پیش‌فرض‌های بدیهی و بنیادین که نیاز به اثبات ندارند تا پیش‌فرض‌های پیشرفته که مقدمات زیادی دارند. با توجه به تعاریفی که از پیش‌فرض‌ها در فصل یک و دو ارائه گردید و همچنین تقسیم بندی آن در فصل دو، در این فصل به بررسی برخی از پیش‌فرض‌ها می‌پردازیم.

می‌توانیم بگوییم ادیان و دستورالعمل‌ها و احکام‌شان همه، یکسری پیش‌دانسته‌ها و پیش‌فرض‌هایی هستند برای زندگی دینی. هر پیش‌فرضی فهمی متناسب با همان پیش‌فرض ایجاد می‌کند، مثلاً پیش‌فرض دینی پیش‌نیاز فهم دینی است و فهم دینی سبک دینی ایجاد می‌کند و سبک دینی، سبک زندگی روزمره دینی و روزمرگی دینی - بسته به نوع دین - ایجاد می‌کند. پس دین یک پیش‌فرض است برای زندگی و نوع و معنای زندگی. مثلاً سبک زندگی دینی مسیحیان منبعت از پیش‌فرض‌های دین مسیح(ع) است. سبک زندگی اسلامی منبعت از دین اسلام است، پس دین اسلام و دستورالعمل‌هایش پیش‌فرض سبک زندگی اسلامی است. با توجه به اینکه پیش‌فرض‌ها و پیش‌دانسته‌ها متأثر از سنت هستند و تاریخمند و زمانمند می‌توان گفت هر دانسته‌ای و اطلاعاتی که در طول زندگی کسب می‌کنیم، پیش‌فرض‌هایی هستند برای ادامه‌ی زندگی در آینده، تفکرات امروز ما آینده‌ی ما را می‌سازند. اخلاق نظری هم پیش‌نیاز و پیش‌دانسته و پیش‌فرض اخلاق عملی است. در هر علمی گذشته‌ی آن علم به نوعی پیش‌دانسته و پیش‌فرض و پیش‌نیاز آن علم است. ولی

سوال اساسی که در اینجا ممکن است پیش بیاید این است که با وجود پیش فرض‌های یکسان چرا برداشت‌هایی عمدتاً متفاوت به وجود می‌آید؟ چرا سبک زندگی روزمره متفاوت می‌شود؟ در جواب می‌گوییم از دو حالت خارج نیست؛ یا زیست جهان و پیش فرض‌های زیست جهان متفاوتند یا فهم ناقص و نادرستی در این بین پیش آمده است. مثلاً وجود مذاهب مختلف و فرقه‌های دینی اکثراً- و شاید تماماً- ناشی از سوء فهم و درست نفهمیدن دین بوده است. چون معمولاً پیروان ادیان ممکن است تسلط علمی کافی به دین داشته باشند، عالم دینی هم باشند ولی درک و فهم درستی از دین نداشته باشند. مصداق‌های زیادی در طول اعصار از این دسته انسان‌ها می‌توان نام برد، مثل خوارج و نوادگانش؛ داعش و ... پس هم پیش فرض‌ها مهم‌اند و هم فهم درست این پیش فرض‌ها؛ چرا که این پیش فرض‌ها و فرآیند فهم آنها در روند و جهت گیری زندگی روزمره سهم به‌سزایی دارند. اما نقش عقل در فهم چیست؟ عقل وسیله‌ای است که انسان را از وهم و خیال به سوی فهم راهنمایی می‌کند، عقل با کنار هم قرار دادن پیش فرض‌ها و چینش درست ما را به فهم درست هدایت می‌کند. عقل حتی می‌تواند پیش فرض‌های درست و نادرست را از هم تمیز بدهد. البته در اینجا عقلی که خودش حتی الامکان در قید و بند نباشد و آزاد باشد.

در هر عصری حداقل یک سقراط باید باشد تا مردم را از روزمرگی در زندگی، زندگی بدون فهم، زندگی بدون هیجان عقلانی و زندگی بدون تفکر و عقلانیت نجات دهد. سقراط رسول و پیام آور راه حقیقت و فهم بود، سقراط پیش فرض‌های نادرست را الکی می‌کرد و راه تشخیص فهم را باز می‌کرد. مردم در هر عصر و زمانی و نه فقط عصر سقراط، نسبت به فهمیدن مقاومت می‌کنند. انسانها معمولاً دوست ندارند در آن حالت آرامش ذهنی و پیش فرض‌های ذهنی خود تغییر و تحول ایجاد کنند و از آن سلطه‌ی عرف عام خود را نجات دهند. برطبق همین قاعده یونانیان در عصر سقراط با سقراط مقابله می‌کردند، عده‌ای او را مسخره می‌کردند، عده‌ای او را دیوانه خطاب می‌کردند و.. «سقراط برای نشان دادن عجیب بودن انفعال آنها، زندگی بدون تفکر نظام مند را با کاری مثل کوزه‌گری یا کفاشی بدون پیروی یا حتی آگاهی از رویه‌های فنی آن کار مقایسه کرد. هیچ کس هرگز تصور نمی‌کند که کوزه یا کفش خوب بتواند حاصل شهود محض باشد؛ پس چرا فکر می‌کنیم کار پیچیده‌تر هدایت زندگی خود را می‌توانیم بدون تأمل مداوم درباره‌ی مقدمات و مفروضات یا اهداف زندگی انجام دهیم؟ شاید به این دلیل که عقیده نداریم هدایت و اداره‌ی زندگی واقعاً پیچیده است.» (دوباتن، ۱۳۸۳: ۳۰، به نقل از سقراط)

سقراط روش مستقل فکر کردن - البته روش به معنای یونانی نه روش دکارتی - را به ما می‌آموزد، برای اینکه در زندگی روزمره منحل نشویم. سقراط عقیده ای را درست می‌داند که صاحب آن آگاهانه درست بودن آن را اثبات کند و آگاهانه نادرست بودن بدیل‌های آن را هم اثبات نماید. سقراط در دادگاه گفت؛ « من در سراسر زندگی به پول و آسایش و مقام لشکری یا سیاسی و دیگر مناصب قدرت و همه‌ی چیزهایی که بدست آوردن آنها آرزوی بیشتر مردمان است اعتنا نکرده، از پیوستن به انجمن‌ها و احزاب سیاسی که در شهرهای ما تشکیل شده خودداری کرده‌ام... من کوشیده‌ام یکایک شما را ترغیب کنم تا بیش از منافع عملی به سعادت فکری و اخلاقی خود فکر کنید.» (همان ۳۷)

«ما در نیمه‌ی اول عمر به شدت سرگرم پیشرفت در کار و حرفه‌ی خود، یافتن همسر، تشکیل خانواده و انجام دادن وظایف فرهنگی‌ای هستیم که جامعه از ما طلب می‌کند. بهای تمدن امروزی این است که ما به ناگزیر تک بعدی می‌شویم و به طور روز افزونی در زمینه‌ی تحصیلات، حرفه و شخصیت مان تخصص کسب می‌کنیم. اما وقتی به نقطه‌ی عطف میان‌سال می‌رسیم، روان مان به جستجوی چیزی اصیل، حقیقی و با معنا بر می‌خیزد. در این زمان است که زندگی نزیسته ما از درونمان سر می‌کشد و توجه می‌طلبد.» (جانسون، ۱۳۸۹: پیشگفتار)

وقت آن است که این سوال مهم را طرح کنیم؛ که معیار و ملاک زندگی کردن چیست؟ ملاک خوب و بد بودن، متعالی و پست بودن و... اینها سوالات مبنایی و اساسی‌اند، که تا پاسخ درخور و مناسب دریافت نکنند بحث از پیش فرض‌های درست و نادرست، روزمرگی و خیلی از معیارها، جایگاهی ندارند. باز حدیث معروف امام علی (ع) را نقل می‌کنم؛ "خدا رحمت کند کسی را که بداند از کجا آمده، در کجاست (برای چه آمده) و به کجا خواهد رفت"، در این حدیث شریف از مبدأ زندگی و حیات، چگونه زیستن و مقصد و هدف زندگی سوال شده است و به صورت غیر مستقیم از فلسفه و معنای زندگی و اهمیت آن سخن به میان آمده است. تا فلسفه و معنا و هدف زندگی مشخص نشود، نمی‌توان معیاری برای صدق و کذب اعمال و رفتار در زندگی روزمره بدست آورد. اما در ابتدا باید معنای زندگی را تعریف کنیم. « بعضی از فیلسوفان معنای زندگی را به معنای هدف زندگی دانسته‌اند و بعضی آن را به معنای کارکرد تلقی کرده‌اند و گروهی آن را به ارزش زندگی تفسیر کرده‌اند.» (ملکیان، ۱۳۸۲: ۱۸) اگر معنای زندگی را همان هدف زندگی در نظر بگیریم، پرسش از هدف زندگی، صرفاً فقط در مورد انسان، یعنی موجودی که صاحب عقل، اراده و اختیار است، موضوعیت دارد. اما معنای زندگی به

معنی کارکردی و ارزشی بودن زندگی در همه‌ی مخلوقات متصور است و شامل همه‌ی موجودات می‌شود. پس معنای زندگی در هر سه وجه برای انسان، وجود دارد. بحث و سوال از هدف زندگی شاید به اندازه‌ی تاریخ بشریت قدمت دارد. ارسطو اعتقاد دارد همه‌ی انسانها یک هدف یکسان به اسم سعادت دارند. ادیان هدف زندگی را نجات، سعادت بشر، رسیدن به بهشت، رسیدن به قرب خدا و... می‌دانند. که تقریباً همه یک معنا دارند. سوال دیگری که در اینجا مطرح می‌شود، این است که چه کسی صلاحیت پاسخ به معنای زندگی را دارد؟ «بعضی معتقدند مسئله‌ی معنای زندگی در فلسفه قابل پاسخ دادن نیست، بلکه باید این را به قلمرو دین و مذهب واگذار کرد. برخی معتقدند هر دو می‌توانند پاسخ گو باشند. برخی نیز معتقدند اصلاً نمی‌توان به این سوال پاسخی داد و برخی معتقدند تنها از طریق فلسفه می‌توان به این پرسش پاسخ داد.» (همان ۲۱). به نظر نگارنده - همانطور که در فصل قبل بیان شد - برای بررسی هدف زندگی و معنای زندگی انسان، ابتدا باید شناخت همه بعدی از انسان حاصل گردد، حال سوال اینست که دین، علم و فلسفه کدام یک توانایی شناخت همه جانبه از ابعاد وجودی انسان می‌تواند داشته باشد. قطعاً در بین این سه، دین - دین کامل و جامع - می‌تواند به سوالات انسان پاسخ دهد ولی علم و فلسفه در این بین نقش تبیین و روشنگری و فهم را بر عهده دارند.

برخی از نظریات معنا داری و بی معنایی زندگی را به اجمال مطرح می‌کنیم: «۱- **فراطبیعت باوران**؛ زندگی با معنا را به مربوط و متصل شدن با خدا و روح میدانند که خود به دو نظریه تقسیم می‌گردد؛ الف) نظریه خدا محور؛ برای با معنا بودن زندگی انسان، وجود خدا ضروری است. ب) نظریه هدف الهی؛ که این نظریه باز به چند زیر نظریه تقسیم شده که به صورت تیتروار بیان می‌گردند. نظریه بی نهایت بودن خدا، عشق خداوند به همه‌ی مخلوقات، نظریه کمال، نظریه روح محور بودن. ۲- **نظریه طبیعت گرا**؛ از این نظرگاه گونه‌های خاصی از زندگی در عالمی صرفاً مادی برای معناداری می‌تواند کافی باشد و به حضور خداوند و یا روح برای معناداری نیازی نیست. که شامل دو دسته می‌گردند: الف) نظریه شخص گرای (ذهن گرای)؛ آنچه به زندگی معنا می‌بخشد، وابسته به شخص است (لزومی ندارد جوهری روحانی باشد). این نظریه در قرن بیستم رایج بوده است و مکاتب فلسفی مثل عمل گرایان، پوزیتیویست‌های منطقی، اگزیزستانسیالیست‌ها و هیومی‌ها آرمان مشترکی در تحلیل شخص

گرایانه از معنای زندگی یافتند. ب) عین‌گرایی: بر اساس این نظریه، زندگی هنگامی معنا دار است که آنچه از نظر ذهنی به زندگی معنا می‌دهد، در عالم خارج هم وجود عینی داشته باشد. در مقابل نظریات کسانی که زندگی را با معنا می‌دانند، افراد و مکاتبی هم هستند که زندگی را فاقد معنا می‌دانند. ۱- **فلسفه بدبینی**: شکل ملایم آن از مکتب رواقیان شروع می‌گردد، با شوپنهاور در قرن ۱۹ به اوج می‌رسد که دیدگاه‌هایش تأثیر زیادی روی نیچه و سایر متفکران می‌گذارد و در قرن بیستم با مکاتب نیهیلیسم و اگزیستانس گسترش می‌یابد. کسانی مثل ابوالعلاء معیری و شوپنهاور طرفداران این فلسفه هستند. ۲- **فلسفه پوچی**: این فلسفه در عصر جدید رایج است، وقتی بدبینی به اوج خودش می‌رسد، سر از پوچی در می‌آورد. کسانی مثل آلبر کامو، ژان پل سارتر و صادق هدایت از طرفداران این نظریه هستند. «(یوسفی، ۱۳۹۳: ۲۵-۳۹)

در اینجا به بررسی گوشه‌ای از فرهنگ و سبک زندگی غرب مدرن و مدرنیته که امروزه سبک زندگی و فرهنگ غالب است از دیدگاه یکی از دانشمندان غربی می‌پردازیم؛ ماکس وبر جامعه‌شناس آلمانی در مورد فرهنگ غربی و زندگی روزمره نظرات و تحقیقاتی دارد؛ وی تأکید بر عقلانیت بالای جوامع غربی دارد و دو نوع عقلانیت را نام می‌برد، عقلانیت ابزاری و عقلانیت ارزشی. عقلانیت ابزاری را تفکر و کنش عقلانی برای دستیابی به بهترین ابزار در جهت تسهیل زندگی روزمره و همچنین رسیدن به اهداف و نتیجه‌ی خاصی می‌داند، در مقابل، عقلانیت ارزشی را «شامل شیوه‌ی انجام کار در جهت تشخیص اخلاقیاتی خاص یا اهدافی روحانی می‌باشد.» (انگلیس، ۱۳۹۱: ۱۲۹، به نقل از وبر) ایشان با برشمردن حوزه‌ی کنش هر یک از این ارزشها و مثال و مصداق آوردن برای آنها به شرح و بیان این ارزشها می‌پردازد. ارزش اخلاقی؛ کنش‌های این ارزش، پیرامون ارزشهای غایی، همچون عقاید مذهبی شکل گرفته است، ارزش عقلانی؛ این کنش‌ها حول دستاوردهای علمی اهداف دنیوی تر قرار می‌گیرند، به کنش‌ها و تفکرات مرتبط با اقتصاد سرمایه داری مربوط می‌شود، تجارت به دنبال مناسب‌ترین ابزار برای دستیابی به سود (مثل کاهش دستمزد کارگران یا بیکار کردن آنها) صرفنظر از پیامدهای آن از نظر اخلاقی است. فرهنگ مدرن از طریق پیگیری قواعد و رویه‌های عقلانی شده به تعقیب اهدافی خاص می‌پردازد. تأمل بر اخلاقیات یا مواردی غیر از این اهداف در درجه‌ی دوم اهمیت قرار داشته یا به کلی نادیده گرفته می‌شوند.

وبر؛ عواملی مثل سنت و مذهب را در قدیم دستمایه ای برای تحت سلطه درآوردن توده‌ی مردم جامعه توسط نخبگان و حاکمان می‌دانست، ولی اکنون با اقتدار عقلانی - قانونی (یعنی اعمال نظام مند و رویه‌های مشخص و بروکراسی) این کار را انجام می‌دهند. بروکراسی (کنترل از طریق مقررات) از نظر وبر از ویژگی‌های مدرنیته است. وی با بر شمردن بخشی از نقش‌های بروکراتیک تحت سیطره فرهنگ بروکراتیک در زندگی روزمره مثل پرداخت مالیات به مأمور مالیات، اطاعت بچه مدرسه‌ای‌ها از معلم و... بیان می‌دارد ما دائماً خودمان را در موقعیت‌هایی می‌یابیم که در آن در حال پاسخگویی و درگیری با افراد در نقش‌های بروکراتیک هستیم. او بر این تصور است که "اصول بروکراسی" به میزان زیادی، زندگی روزمره را به استعمار کشیده است. یکی دیگر از ویژگی‌های فرهنگ بروکراسی و جامعه‌ی بروکراتیک، تخصصی شدن فرهنگ کاری است، فرهنگی که به گفته‌ی وبر ویژگی خاص غرب مدرن است. دیوید انگلیس در کتاب فرهنگ و زندگی روزمره، رابطه‌ی فرهنگ و زندگی روزمره در جوامع صنعتی و غربی و مدرن و فرهنگ مدرنیته را بررسی می‌کند، انسان جوامع مدرن، ذیل عقلانیت ابزاری در استعماری به ظاهر خود خواسته، انسانی ربات گونه، که احساسات و عقلانیتش در چارچوب خاصی تعریف می‌شود، زیست می‌کند. در این گونه جوامع، انسانیت، آزادی، اخلاق و... تا جایی می‌تواند بروز و ظهور کند که منافای قوانین بروکراتیک مدرنیته نباشد.

کتاب «تسلی بخشی‌های فلسفه» یکی از آخرین آثار آلن دوپاتن است، برای آشنایی با افکار چند فیلسوف بزرگ در مواجهه با زندگی روزمره و دید فلسفی نسبت به این مقوله، کتاب خوبی است، آنچه در این کتاب نسبتاً مشهود بود، نوع نگاه‌های متفاوت این فیلسوفان به زندگی، که سبک زندگی نسبتاً متفاوت - و بعضاً مرگ متفاوت - برای آنها رقم زده است. « این کتاب می‌کوشد تا با استناد به آثار شش فیلسوف بزرگ راه‌حلهایی برای مشکلات روزمره ما ارائه کند با خواندن این کتاب از «سقراط» می‌آموزیم که عدم محبوبیت را نادیده انگاریم؛ «سنکا» به ما کمک میکند تا به احساس یأس و ناامیدی غلبه کنیم؛ و «اپیکور» بی‌پولی ما را چاره می‌کند. «مونتینی» راهنمایی مناسبی برای درمان نا کارآیی ماست؛ عشاق دلشکسته می‌توانند با خواندن آثار «شوپنهاور» تسلی خاطر یابند؛ و کسانی که در زندگی با سختی‌های زیادی روبرو هستند با "نیچه" همذات پنداری خواهند کرد.» (دوپاتن، ۱۳۸۳، خلاصه روی جلد کتاب). در تاریخ فلسفه‌ی غرب، قبل از سقراط نگاه هستی‌شناسی رواج داشت ولی سقراط اولین کسی است که انسان و شناخت انسان و ویژگی‌ها و زندگی روزمره اش را مورد تفلسف خود قرار

میدهد. سقراط دغدغهی هدایت اجتماع را داشت، سقراط را می‌توان شهید راه حقیقت و آگاهی نامید، کار سقراط پیامبر گونه بود. نام اپیکور مساوی با لذت است «لذت، آغاز و نهایت زندگی سعادت‌مندانه است» (دوباتن، ۱۳۸۳: ۶۱، به نقل از اپیکورس)، اما نه لذتی که امروز در اروپا از آن برداشت شده است، «در لغت نامه انگلیسی آکسفورد «اپیکوری؛ دلبسته لذت جویی؛ بنابراین، خوشگذران، لذت طلب و شکم باره» (همان ۶۲) اپیکور و فلسفه‌ی لذت‌گرایانه اش، یک فلسفه‌ی غایت‌گرایانه در چارچوب اخلاق است، فلسفه‌ی وی مخالف هر گونه لذت‌گرایی و کامیابی غیر اخلاقی است. اپیکور لذت و خوشبختی را در چند چیز می‌داند؛ ۱- دوستان خوب ۲- آزادی؛ «ما باید خود را از زندان امور روزمره و سیاست روزمره رها کنیم» (همان ۶۹) ۳- تفکر؛ «برای کسی که واقعاً دریافته باشد در مرگ هیچ چیز هولناکی وجود ندارد، هیچ چیز هراسناکی در زندگی هم وجود ندارد... بیپهوده است که از قبل نگران چیزی باشیم که چون فرا رسد مشکلی نمی‌آفریند» (همان ۶۹)

وی نیازها را سه قسم می‌داند؛ طبیعی و ضروری (دوستان، آزادی، تفکر، غذا، مسکن، پوشاک)، طبیعی ولی غیر ضروری (خانه بزرگ، حمام خصوصی، مهمانی، خدمتکار، ماهی، گوشت)، نه طبیعی و نه ضروری (شهرت، قدرت)

سنگا یکی دیگر از فلاسفه بعد سقراط است. وی معلم و مربی نرون پادشاه ظالم روم بوده است، که سرانجام به فرمان نرون به قتل رسید، ایشان در هنگام مرگ صلابت و شجاعت سقراط ماندندی از خود در برابر ناکامی‌ها نشان می‌دهد «من زندگی خود را مرهون فلسفه هستم و این کم‌ترین دین من به فلسفه است» (همان ۹۴)

مونتینی را شاید بتوان فیلسوف روزمرگی‌ها دانست، وی در مورد تمام روزمرگی‌هایش؛ مطالعه، کشاورزی، غذا خوردن، لباس پوشیدن، امیال، علایق و... صحبت کرده است. «مطالعه مرا در خلوت خود تسلی می‌بخشد؛ مرا از سنگینی بطالت اندوهبار آزاد می‌کند و در هر زمانی، می‌تواند مرا از مصاحبت‌های کسالت‌بار خلاص کند. هر زمانی که درد خیلی کشنده و شدید نباشد، مطالعه چاقوی درد را کند میکند. برای منحرف کردن ذهنم از افکار مایوس‌کننده، صرفاً نیاز دارم به کتاب‌ها پناه ببرم» (همان ۱۸۰) وی بین دو نوع معرفت تمایز قائل شد «علم و حکمت. او منطق، ریشه‌شناسی، دستور، زبان لاتین و زبان یونانی را در مقوله‌ی علم قرار داد. در مقوله‌ی حکمت، معرفتی بسیار وسیعتر، بسیار جامع‌تر و بسیار ارزشمندتر را گنجانید، هر چیزی که می‌تواند به خوب زیستن آدمی کمک کند، یعنی به انسان کمک می‌کند تا با

خرسندی و مطابق اصول اخلاقی زندگی کند... در طول عمر خود صدها صنعتگر و کشاورز را دیده ام که حکیم تر و خرسندتر از رؤسای دانشگاهها بودند» (همان ۱۸۱)

مونتنی به مدارس عصر خودش و سبک آموزش و به خصوص برنامه‌ی درسی و امتحانات آن‌ها به شدت معترض بود «امتحانات مورد نظر مونتنی شامل سوالاتی در باره‌ی چالش‌های زندگی روزمره بود: عشق، رابطه‌ی جنسی، بیماری، مرگ، کودکان، پول و جاه طلبی.» (همان ۱۸۵) «مونتنی تلویحاً می‌گوید که اگر ما به تجربیات خود درست توجه کنیم و یاد بگیریم که خود را نامزدهای مناسبی برای زندگی عقلانی بدانیم، همگی می‌توانیم بینش‌هایی پیدا کنیم که به اندازه‌ی بینش‌های موجود در کتاب‌های بزرگ باستانی، ژرف است.» (همان ۱۹۶)

خلاصه فلسفه‌ی مونتنی این است؛ بازگشت انسان به خود و زندگی روزمره خود و معمولی بودن در عین خاص بودن، «ما، هریک از ما، غنی تر از چیزی هستیم که تصور می‌کنیم.» (همان ۱۹۸)

آرتور شوپنهاور هم از فیلسوفانی است که در حوزه‌ی زندگی روزمره به علت مشکلات خاص و فهم خاص خودش در این زمینه، نظرات شاذی دارد، وی یکی از بزرگترین بدبینان تاریخ فلسفه است. «زندگی هیچ‌گونه ارزش ذاتی اصیلی ندارد، ولی صرفاً با میل و توهم در حرکت است.» (همان ۲۱۲)، «هستی انسان باید نوعی اشتباه باشد.» (همان ۲۱۸)

تا اینجا برخی مکاتب فلسفی و دینی و جامعه‌شناسی را بررسی کردیم و گفتیم که دانستنیها و عقاید و تعالیم هر مکتبی همان پیش فرض‌ها و پیش دانستنی‌های آن مکتب می‌باشد، و به تبع، فهم هر مکتبی ذیل نگاه آن مکتب به انسان و پیش فرض‌هایش اتفاق می‌افتد، چون انسان‌شناسی‌های متفاوتی وجود دارد، بنابراین برنامه و تعالیم آن‌ها برای زندگی انسان متفاوت است. در نتیجه سبک زندگی‌های متفاوت ایجاد شده است و به دنبال آن، روزمرگی‌های متفاوت ایجاد گردید.

۴-۳- وجوه ارتباطی آراء گادامر در ارتباط با فهم و پیش فرض و زندگی روزمره

در فصل دوم به بیان فلسفه‌ی گادامر پرداختیم، می‌توان به جرأت گفت که فلسفه‌ی گادامر یک فلسفه‌ی به شدت عملی و کاربردی است، نه یک فلسفه‌ی انتزاعی محض. همانطور که خود گادامر کاربرد را یکی از ارکان اصلی فهم قرار داده است. درست است که فلسفه و فیلسوفان تلاششان همه برای تعالی زندگی بشر و معنا و هدف دادن به زندگی انسان است ولی در این

میان بعضی از فلسفه‌ها و فیلسوفان نقش بارزتری روی کیفیت زندگی ما می‌گذارند. برای بررسی و کیفیت ارتباطی آراء و فلسفه گادامر ابتدا عنان قلم را به گادامر می‌سپارم تا کمی از هرمنوتیک خودش برایمان بگوید. «هرمنوتیک هنر توانایی گوش دادن است، می‌گم هنر توانایی گوش دادن؛ تا اشاره کنم آموختن گوش کردن کار سختی است. هدف دقیقاً این است که آدم‌ها بتوانند به حرف هم گوش کنند، بتوانند بیاموزند این تأثیرات مضر اراده‌ی شخصی خودشان به فهمیدن را کنار بگذارند و بگذارند شخصی دیگر از زبان خودش صحبت کند. یعنی باید گفت هنر هرمنوتیک این است که بگذاریم کسی حرف خودش را بزند...» (برگرفته از سخنرانی گادامر به نقل از کانال تلگرامی راه فلسفه)

در جایی دیگر از نقش هرمنوتیک در اجتماع و زندگی‌ها و تعاملات روزمره با استفاده از هرمنوتیک و نقش زبان می‌گوید. «بنابراین، آن چه جنبه‌ی هرمنوتیکی زندگی و ارتباطات بشر نامیده ام، نمی‌تواند به علوم هرمنوتیکی تاریخ و تعامل با متون محدود شود؛ و توسعه مفهوم هرمنوتیک برای شدن تجربه‌ی آثار هنری هم کافی نیست، بلکه، همانطور که شلایرماخر هم می‌دانست، عمومیت مسئله هرمنوتیک به کل جهان فاعلان عاقل مربوط می‌شود، یعنی با هر چیزی که می‌توان درباره‌ی آن به تفاهم رسید. اگر چه این امر ظاهراً غیر ممکن است. زیرا انسان‌ها "به زبان‌های متفاوتی سخن می‌گویند" هرمنوتیک در اینجا به پایان راه نمی‌رسد، بلکه دقیقاً در همین جاست که هرمنوتیک به جدی‌ترین نحو ممکن مطرح می‌شود، یعنی یافتن یک زبان مشترک. حتی زبان مشترک یک داده‌ی ثابت نیست، بلکه در بازی زبان بین سخن‌گویان، که باید وارد آن بشوند تا ارتباط شروع شود، حتی وقتی که دیدگاه‌های متعدد به طور آشتی‌ناپذیری در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند، نهفته است. امکان تفاهم بین موجودات عاقل قابل انکار نیست... حتی نسبی‌گرایی که ظاهراً در قالب تعدد زبان‌های بشری دیده می‌شود، مانعی برای عقل نیست، که "کلمه اش" [لوگوس] در همه مشترک است، چنان که هراکلیتوس مدت‌ها پیش از آن آگاه بود. آموختن یک زبان خارجی، و به همین ترتیب حتی یادگیری زبان توسط کودکان، فقط شامل کسب ابزارهایی برای تفاهم نیست، بلکه آموختن چنین چیزی بیانگر نوعی شکلواره سازی تجربه‌ی ممکن و کسب اولیه آن است. بنابراین رشد در یک زبان، راهی برای شناخت جهان است ... رسالت هرمنوتیکی ادغام تک‌گفتاری علم در آگاهی ارتباطی، یعنی وظیفه‌ی ای که متضمن کاربرد عقلانیت عملی، اجتماعی و سیاسی است، با شکوفایی تمدن تکنولوژیکی لزوم بیشتری پیدا کرده است...» (مرادی، ماهنامه فلسفه،

شماره ۴۰، ۱۳۸۹، به نقل از گادامر) گادامر نقش زبان و گفتگو در زندگی اجتماعی انسان را تا جایی می‌داند که جایگاه پایه ای انسان و واقع بودگی اش در جهان را بدون گفتگو و زبان بی معنا می‌داند «زبان در گفتگو به معنی این نیست که من گوینده ام، یا اینکه دیگری گوینده هست. هایدگر یکبار صورت بندی تحریک آمیزی کرد، گفت؛ "زبان، حرف می‌زند." در هر صورت موضوع منزوی کردن نیست. اینجا از ابزار خاصی صحبت نمی‌کنیم، بلکه از جایگاه پایه ای خاص انسان در جهان داریم حرف می‌زنیم. و جایگاه پایه ای انسان در جهان فقط در گفتگو با نفر دیگر معنی پیدا می‌کند.» (برگرفته از سخنرانی گادامر به نقل از کانال تلگرامی راه فلسفه) . حتماً تا حالا شنیده اید که می‌گویند فلانی و بهمانی زبان هم را می‌فهمند، یا مثلاً زید و عمر زبان هم را نمی‌فهمند. گادامر از همزبانی و راههای رسیدن به این همزبانی می‌گوید و شرط تفاهم را نشان می‌دهد «یعنی بگوییم کسی که حرف می‌زند، مدعی نیست دارد واقعیتی محض را ارائه می‌دهد. و بیشتر از هر چیزی، حرفی که دیگری می‌زند هم با خودش، شامل واقعیت محضی که باید نیست. برعکس، هر دو باید فراتر از چیزی که می‌دانند حرکت کنند، یعنی چیزی که نباید گفت و حرفشان به جایی برسد که زبان شکل می‌گیرد. دقیقاً این شکل از زبان است که قابلیت تبدیل به فاهمه ای با دیگران را دارد و می‌شود با آن کنار آمد. اینطوری می‌شود به یکپارچه گی رسید. محدودیت ها، انحرافات، دخالت‌هایی به این یکپارچه گی همیشه وجود دارد ولی یکپارچه گی و انسجام دقیقاً تصور این گفته است که در تمامی انحرافات یک زمینه‌ی مشترکی وجود دارد که نمی‌شود کنارش گذاشت» (سخنرانی گادامر به نقل از کانال تلگرامی راه فلسفه)

گادامر در جهان بودن و واقع بودگی در جهان را برای رسیدن ما به فهم می‌داند، همچنین جهان را یک افق بی حد و حصر می‌داند، که تجربه‌ی حیاتی همه‌ی ماست. و تشویق می‌کند در این دنیای بی حد و حصر همیشه به دنبال افق‌های تازه ای با دیگران باشیم «من می‌گویم فاهمه در جهان در واقع خود سوژه است. و این یعنی کنار آمدن با هم، و کنار آمدن با هم، یعنی فهم یکدیگر. این از نظر اخلاقی و نه از نظر منطقی، سخت ترین کاری است که انسان می‌بایست انجام دهد. می‌بایست بیاموزیم که دیگری از اساس زمینه‌ی محدودیت‌هایی برای عزت نفس و خود محور پنداری مان ایجاد می‌کند. این یکی از معضلات کلی اخلاق است، ولی در عین حال معضلی سیاسی و اجتماعی هم محسوب می‌شود. اهمیت اینکه بیاموزیم به شکلی اصیل با هم متحد شویم، آن هم در میان گوناگونی فرهنگ‌ها و سنت‌های زبانی. برای دیدن

چنین چیزی نیازی اساسی به چیزی داریم، منظورم گسترش افق هاست در دل افق‌هایی متفاوت دیگر، هر کسی که به دیگری گوش می‌دهد، همیشه دارد به کسی گوش می‌دهد که افق خودش را به ارث برده است. مسئله‌ی بین ملتها و گروه‌های فرهنگی هم همین است. همه جا با همین معضل روبرو هستیم. باید به طور خاص بیاموزیم به دیگری گوش کنیم. این طوری راهی پیدا می‌کنیم که به یکپارچگی برسیم.» (برگرفته از سخنرانی گادامر به نقل از کانال تلگرامی راه فلسفه)

به نظر می‌آید گفتگو و دیالوگی که گادامر برای رسیدن به فهم و مفاهمه و تفاهم در زندگی روزمره و روابط اجتماعی از آن نام می‌برد و تعریف می‌کند به نوعی انسان را به ورطه‌ی نسیب‌گرایی می‌کشاند. ولی این برداشتی سطحی از این موضوع است، چرا که مفاهمه ناچار از رهگذر دیالوگ می‌گذرد و البته با دیالکتیک که درست‌ترین و صحیح‌ترین فهم و مفاهمه را به بار می‌آورد. گادامر برای اینکه ما گفتگویی درست و به دور از پراکنده‌گویی انجام دهیم، ما را نیازمند آموزش درست و به گفته‌ی خودش آموزش خالص می‌داند. «تفسیر کردن فقط بازمانده‌ی گفتگو هست، ولی در هم شکسته است و میانجی‌گرانه، ولی در عین حال هم نباید خام این شد که خواستار ترجمه‌ی دقیق از حرف‌های هم باشیم. آموزش خالص به چه معناست؟ بهم اجازه بدین اینجا متفکری بزرگ را احضار کنم. این کلام هگل است. آموزش به معنای توانایی انسان برای دیدن چیزها از منظر گاه دیگری است.» (برگرفته از سخنرانی گادامر به نقل از کانال تلگرامی راه فلسفه)

گادامر تفکر را زاییده‌ی زبان می‌داند و حتی به طور کلی زیست جهان ما را منتج از زبان می‌داند، البته زبانی که نماینده و سخنگوی سنت و فرهنگ ماست. به همین خاطر وضعیت زیستی جامعه‌ی بشری را فاجعه بار می‌داند و از آن انتقاد می‌کند «می‌گوییم اگر این مسیر را ادامه دهیم و دنباله روی صنعتی سازی باشیم، فقط کار را به شکل سود بینیم و بیشتر از قبل سیاره مان را تبدیل به کارخانه‌ی وسیع بکنیم آن وقت زیست بشری را به خطر انداخته ایم و البته از نظر ایدئال‌های انسانی خودمان، حتی تا نقطه‌ی نابودی خودمان به خاطر همین با یک اضطرار مضاعف، از خود می‌پرسیم، آیا چیز اشتباهی در رابطه ما با دنیا وجود دارد؟ و آیا در تجربه‌ی تاملات زبانی مان، شاید بتوانیم تعصباتی را پیدا کنیم. یا از آن بدتر اینکه اگر ما خودمان را در امان امور عادی نگه داریم، این وضع تا ساختارهای زبانی اولین تجربه مان از جهان امتداد دارد. و همان طور که باید، بهمان اجازه می‌دهد با چشمانی گشوده به سمت بن

بستی فاجعه بار حرکت کنیم. به آرامی مشخص می‌شود که اگر همین مسیر را پیش بگیریم، پیش بینی کنیم که زندگی روی این سیاره غیر ممکن خواهد شد. این فقط یک پیش بینی امن است، درست همانطوری که پیش بینی برخورد با سیاره ای دیگر بر اساس محاسبات ستاره شناسانه انجام می‌گیرد.» (برگرفته از سخنرانی گادامر به نقل از کانال تلگرامی راه فلسفه)

هر زبانی دیدگاه و منظره ای خاص به دنیا دارد و فرد در چارچوب همین دیدگاه زندگی می‌کند و فکر می‌کند. و نمی‌تواند از افقی بالاتر از زبانش به دنیا نگاه کند. هر زبانی فرهنگ خاص خودش را دارد و برای خودش سطح بندی فرهنگی ای به وجود می‌آورد. گادامر به گونه ای درباره‌ی زبان صحبت می‌کند که گویی زبان یک اراده ای است حاکم بر اراده‌ی بشریت، یا به بیانی بهترگویا خداوند برنامه هایش را از طریق زبان در هستی گسترش می‌دهد. «ما امروز این سؤال را مطرح می‌کنیم، آن هم فقط زمانی که احتمالاً در انتهای فرهنگ زبانی مان ایستاده ایم، پایانی به آرامی توسط تمدن تکنولوژیک و سمبولیزم ریاضی وارث در راه است... در جایگاهی هستیم که باید بیرسیم تا چه میزان چیزها از حالا به بعد از پیش معین هستند؟ آیا پرتاب تاس سرنوشت سازی وجود داشته آن هم حتی قبل از اینکه بازی تاریخ جهان شروع شود؟ یعنی چیزی که ما را وادار کرد ما با زبانمان فکر کنیم؟ و اگر اوضاع به همین منوال ادامه پیدا کند آیا منجر به خود نابودی بشریت به دست تکنولوژی می‌شود؟... اگر من از خود به خطر انداختن بشریت صحبت می‌کنم که ریشه در مدت‌ها قبل دارد و یک پیوستگی مهلک در تاریخ غرب می‌بینم که هایدگر به طور خاص گمان کرده بود که رخ می‌دهد. ما به وضوح بیشتری امروزه شاهد این قضیه هستیم و این را بیشتر از همه از هایدگر آموختیم که متافیزیک یونانی شروع تکنولوژی بود...» (همان)

گادامر از نقش پیش فرض‌ها در فرهنگ و سنت فرهنگی تاریخی اینطور می‌گوید: «ما در آنچه از پیشینیان به ما رسیده است، زندگی می‌کنیم، و این فقط یک حوزه‌ی خاص از تجربه‌ی ما از جهان که "سنت فرهنگی" می‌نامیم نیست، که فقط شامل متون و میراثی می‌شود که می‌تواند یک معنای قوام یافته در زبان و از لحاظ تاریخی مستند را به ما منتقل کند، بلکه، خود جهان است که به طور ارتباطی تجربه می‌شود و مدام به عنوان یک وظیفه بی نهایت گشوده به ما واگذار می‌شود تا به دیگران منتقل سازیم. البته این جهان هرگز همان جهانی نیست که روز اول بود، بلکه جهان آنگونه ای است که به ما رسیده است.» (مرادی، ماهنامه فلسفه، شماره ۱۳۸۹، ۴۰، به نقل از گادامر) « بر همین اساس برایم روشن بود که اشکال موروثی آگاهی

که به طور تاریخی در تعلیم و تربیت هایمان کسب کرده ایم- که من آنها را "آگاهی زیبا شناختی" و "آگاهی تاریخی" نامیده ام- فقط نماینده اشکال بیگانه شده‌ی وجود تاریخی واقعی مان است» (مرادی، ماهنامه فلسفه، شماره ۱۳۸۹، ۴۰، به نقل از گادامر)

گادامر برای اینکه ما را از روزمرگی‌ها بیرون آورد، مفاهیم دیگری از جمله خودآگاهی و باز شناخت را از هگل می‌گیرد «کاری که هگل قصد انجامش را داشت، این بود که می‌خواست نشان دهد هر آگاهی ای در کفِ خودآگاهی قرار دارد و آن آگاهی یا آن متفکر می‌بایست متوجه باشد که در هر آگاهی، از پیش یک خود آگاهی وجود دارد و بعد سؤال این باشد که چطور از دل این دنیای درونی، این عالم باطنی خودآگاهی، بتوانیم کلیت تجربه‌ی جهانمان را درک کنیم... برای اینکه بتوانید خودِ خالص باشید، یعنی نه فقط "وجود" داشته باشید، بلکه با یک خودآگاهی وجودتان همراه باشد، می‌بایست همچنان به دنبال چیز دیگری باشیم... معلوم است که به دنبال بازشناخت هستیم. ولی این باز شناخت فقط از طریق به چنگ آوردن امیال، هیچ نیست. در چنین وضعی باز شناخت خیلی سریع از دست می‌رود. به خاطر همین به دنبال باز شناخت از طریق "خود" دیگری هستیم، خودی که سپهر روح است» (برگرفته از سخنرانی گادامر به نقل از کانال تلگرامی راه فلسفه) گادامر در ادامه می‌گوید، بعضی‌ها به دنبال این باز شناخت و خودآگاهی برای رسیدن به دانش مطلق_ تجربه ای که هگل نام نهاده- به اشتباه می‌افتند و رفتارهایی مثل ارباب رعیتی و خدمتکار و یا تکبر افراطی و شک به خود افراطی برایشان رخ می‌دهد که وی چنین رفتارهایی را از سر نداشتن خودآگاهی و نداشتن بازشناخت از خود می‌داند. وی یکی از راههای تملک خودآگاهی را بعضی مهارت‌ها- علوم طبیعی یا بخشی از تجربه تاریخی یا اجتماعی یا مشاغل- می‌داند. «این واقعیت جا افتاده را می‌دانیم که معلمان با تکبر و خودبینی حرف می‌زنند. این چیزی است که همگی مدام باید به شکلی خود منتقدانه با آن مواجه شویم. قدرت بالا دستی که کسی از این جایگاهی مثل آموزش پیدا می‌کند، می‌بایست اخلاقی، اجتماعی و انسانی هم مراقبش باشد. چرا چون اینجا هم می‌بایست به دیگری امکان بازشناخت آگاهی اش را بدهیم. به خاطر همین است که عملاً هیچ شیوه‌ی آموزشی اساسی وجود ندارد. چون از یک طرف باید اشتباهات خود را بازشناخت و از طرف دیگر آن را بایست پذیرفت. برای همین گشودگی تازه ای بین معلم و دانشجو باید ایجاد کرد، بین پدر و پسر و به طور کل بین مردم.» (همان) او می‌گوید؛ زندگی امروز ما ترجمه‌ی سنت فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و... ما است. برای تغییر خود و زندگی باید با جهان،

با خود، با فرهنگ و با اجتماع، پیوسته در حال گفتگو یا دیالوگ بود. باید خود را از قید و بند پیش فرض‌ها حتی الامکان رها کنید، به قول قرآن "صمّ بکمّ عمی" (کر و کور و لال) "نباشیم. با تعبیری عامیانه از فلسفه‌ی گادامر می‌توانیم بگوییم، ما اسیرانی هستیم در این جهان، اسیر تاریخ، اسیر فرهنگ، اسیر علم، اسیر عقاید و حتی مذهب و دین، اگر نفهمیم و در پی فهم نباشیم. بلکه کسی که دین را نفهمد، دین مخدر است برای او، به قول مارکس؛ "دین افیون توده‌هاست." این سخن به این معنا و با این افق و زاویه‌ی دید، کاملاً درست است. توده‌ها معمولاً بدون فکر و تعقل و فهم، و به صورت تقلید وار عمل می‌کنند. بلکه، با دین هم باید وارد دیالوگ و گفتگو شد، این گفتگو هم عیار دین را محک می‌زند و هم به فهم ما نسبت به دین عمق می‌دهد. همچنین شوپنهاور می‌گوید؛ دین افیون توده‌ها و فلسفه افیون خواص است. قطعاً اگر آن دو بزرگوار الان در عصر ما بودند، می‌گفتند؛ فضای مجازی و پلتفرم‌هایی مثل اینستاگرام و... افیون توده‌ها و خیلی از خواص هست!

هرمنوتیک گادامر، نوید یک همزیستی مسالمت آمیز با خود، خانواده، اجتماع و هستی بر پایه‌ی فهم مشترک می‌دهد. سقراط را می‌توان اولین هرمنوتیسین اجتماعی و آغازگر هرمنوتیک اجتماعی به حساب آورد. سقراط خودش را طبیب جان‌ها می‌نامد، طبیبی که خودش به دنبال بیماران می‌رود تا جهالت آنها را درمان کند، یا حداقل به آنها بفهماند که بیماری- بیماری جهل- دارند. « روش تفکر سقراطی به ما راهی برای اصلاح باورها را نوید داد، راهی که در آن می‌توانیم، حتی در صورت رویارویی با طوفان، احساس اطمینان واقعی داشته باشیم.» (دوباتن، ۱۳۸۳، ۳۵) «بنابراین، متقاعد شده بودم که میراث سقراطی "حکمت بشری" را در نظریه پردازگی هرمنوتیکی خودم بگنجانم، میراثی که در مقایسه با مصونیت خدا گونه‌ی علم از خطا، به معنای سوفیا [حکمت] بود، و نوعی آگاهی از جهل را القا می‌نمود» (مرادی، ماهنامه فلسفه، شماره ۴۰، ۱۳۸۹، به نقل از گادامر) در تاریخ تشیع می‌بینیم که این روش (دیالکتیک استقرایی) توسط ائمه (ص) و شاگردان در مواجهه و مباحثه با منتقدین و معاندین و برای اقناع و بیدار کردن عقل و تفکر کردن آنها به کار برده شده است. از جمله امام صادق (ع) و شاگردش هشام بن حکم و همچنین امام رضا (ع) و بقیه معصومین (ص) از این روش استفاده کرده اند.

۴-۴- نتایج و یافته‌های تحقیق

پیش فرض‌های گادامر در هرمنوتیک فلسفی اش، همان پیش فرض‌های سقراط است. هر دو اعتقاد دارند که همه‌ی انسان‌ها نادان اند، - قرآن کریم بارها نسبت نادانی و عجز بودن به

انسانها داده است - در یک دیالوگ و گفتگو، هر دو طرف گفتگو نادان هستند و باید بدون هیچ تعصبی، به روی همدیگر گشودگی داشته باشند تا در گفتگو و بازی زبانی که با هم انجام می‌دهند، فهم‌های جدید بر آنها منکشف گردد. سقراط با توجه به شرایط عصر خود به صورت مستقیم و چهره به چهره و شفاهی با سوژه هایش مواجه میشد، اما گادامر با توجه به رسانه‌ها و ارتباطات گسترده در دوران خودش، سعی کرد که به صورت مکتوب و در محیط دانشگاهی با دانشجویان، هرمنوتیک فلسفی را تکمیل و ارائه کند. هدف گادامر نه فقط همزیستی مسالمت آمیز، بلکه زیست آگاهانه‌ی انسان در سایه‌ی تفکر و فهم می‌باشد. زیستی انسانی و فعالانه بر اساس عقلانیت ارزشی، که در آن انسانها دغدغه‌ی آزادی، فرهنگ انسانی مبتنی بر غایات و حقایق والا، علم نافع، مفید و اخلاقی و آرمان شهر یا مدینه‌ی فاضله‌ی انسانی دارند. قطعاً تمدن و مدرنیته‌ی امروز، انسان‌ها را به سمت زیست حیوانی و آرمان شهر حیوانی سوق می‌دهد، یک زیست کاملاً منفعل در خدمت غرایز حیوانی. چنین تمدنی و سبک زندگی‌های خروجی از آن، تمام قوای انسانی را در خدمت امیال حیوانی به خدمت می‌گیرد، تا حیوانیت انسان را روز به روز فربه تر کند. نباید کورکورانه تسلیم تمدن مدرنیته شویم، باید از مدرنیته به نحو احسن در جهت اهداف و نیازهای انسانی بهره برداری کرد. و این مهم جز در خودآگاهی و بازشناخت و بازگشت به خود اصیل و از طریق دیالوگ درونی روح با خودش و همچنین کسب علم و معرفت، میسر نمی‌گردد.

در این تحقیق ابتدا به ایضاح مفهومی واژگان و کلید واژگان تحقیق پرداختیم، چرا که خواستیم باخواننده به افق مشترک برسیم، سپس به بررسی هرمنوتیک فلسفی گادامر پرداختیم، در فصل دوم به تعریف عام تری از پیش فرض‌ها پرداختیم و بیان کردیم که هر تجربه، علم و آگاهی که انسان از گذشته تا زمان حال به دست بیاورد یک پیش فرض و پیش دانسته و پیش نیازی برای آینده خواهد بود. گادامر هرمنوتیک فلسفی را یک بازی می‌داند که تمام عناصر فهم در این بازی شرکت دارند، این بازی دو طرف سوژه-سوژه دارد. هر سوژه با پیش فرض هایش که تاریخمند، زبانمند، زمانمند و متأثر از سنت است، با ناروش دیالوگ دیالکتیکی استقرایی و با گشودگی و عمل پیش افکنی دو سوژه نسبت به هم، به بازی زبانی می‌پردازند. در میانه و تداوم این بازی زبانی کم کم افق دو سوژه نزدیک می‌گردند تا جایی که با هم ترکیب و ممزوج می‌شوند و فهم به صورت دوری - به گفته‌ی گادامر دایره‌های هم محور یا هم مرکز - رخ می‌دهد و اتفاق می‌افتد. چون این فهم از روش بدست نمی‌آید، تولیدی است.

و همچنین با کاربردی کردن این فهم به تعمق و تکمیل هر چه بیشتر فهم کمک می‌کند. گادامر در تکمیل نظریه‌ی هرمنوتیکی از هر کدام از بزرگان قبل خودش قسمتی از عناصر فهم را الگو برداری کرده است. مثلاً از سقراط و افلاطون دیالوگ و دیالکتیک گرفته، از ارسطو کاربردی بودن فهم را گرفته از دیلتای و شلایر ماخر و هیدگر، بحث تاریخمندی، پیش فرض ها، زمانمندی، روشمند نبودن فهم، تولیدی بودن و... را الگو گرفته است. تحت تاثیر هگل، نیچه، ویتگنشتاین بعضی دیگر از عناصر فهم مثل؛ افق و ترکیب افق ها، عمل پیش افکنی، گشودگی و به خصوص زبان را اخذ کرده است. گادامر در اندیشه‌ی این بود تا در دنیای پر هیاهو و بزک شده‌ی مدرنیته که انسانها را دچار غفلت می‌کند، راهی برای فهم حقیقت پیدا کند. گادامر دغدغه و درد حقیقت و فهم داشت.

در فصل سوم به زندگی روزمره، روزمرگی، زیست جهان و فلسفه، معنا و مفهوم و تعاریف آنها پرداختیم. در این فصل بیان گردید، عنصر گم شده‌ی تمدن مدرنیته و سبک زندگی‌ها و روزمرگی‌ها عدم نگاه صحیح به انسان و انسانشناسی و نداشتن معنای متعالی و غایتمند و عقلانیت ارزشی است. چرا که انسانشناسی ذیل مدرنیته، یک تعریف اومانستی و ماتریالیستی دارد که همواره در عقلانیت ابزاری و بروکراتیک این تمدن به عنوان یک کالای مصرفی و یک ابزار در خدمت مدرنیته می‌باشد. همچنین از سه سبک زندگی به طور کلی نام بردیم؛ انسانی، حیوانی و نباتی و ویژگی‌ها و تعاریفی از هر کدام ارائه دادیم، و گفتیم که بارزترین سبک زندگی این عصر، سبک زندگی حیوانی است. که روزمرگی از پیامدها و نتایج این نوع زندگی است. نیز اقسام روزمرگی؛ حداقلی، حداکثری، درونی و بیرونی و رابطه‌ی روزمرگی با زندگی، جامعه، فرهنگ، دین، اخلاق و وجدان بیان گردید.

در فصل چهارم؛ با بررسی زندگی روزمره و ربط آن با پیش فرض‌ها و فهم به بیان برخی از زندگی و آثار فلاسفه و نوع نگرش و برخوردشان در برابر زندگی روزمره و مشکلات و روزمرگی‌هایش و در ادامه به دیدگاه‌های گادامر در طرز مواجهه انسان با خودش، جامعه و تمدن مدرنیته پرداختیم.

به نظر نگارنده انسان موجودی تبعیدی در سلول تک نفره و متحرکی به نام کالبد و جسم در زندانی به اسم زمین است. به همین خاطر انسان موجودی بیگانه در زمین است، با کمی تفکر و دقت به سبک زندگی حیوانات و مقایسه با انسان می‌توان فهمید که انسان با حیوانات دیگر متفاوت است، حیوانات فاقد قابلیت خود آگاهی و فراروی از خود هستند. هر چند به

لحاظ کالبد و جسم و غرایز حیوانی مشابهت وجود دارد، ولی وجود اصیل و ذات انسان متعلق به این زندگی و این دنیا نیست، چرا که کشش روحی انسان، انسان را به زندگی و دنیایی متفاوت فرا می‌خواند. مولوی می‌گوید؛

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

انسان بدون عشق، رؤیا، اخلاق و ... چیزی جز پیکرهای گم گشته در این دنیا و زندگی نیست. این زندگی اصالت ندارد، یک بازی است، یک فقدان است، یک مرحله از مسیر شدن است، بنابراین نباید خودِ اصیل را در خدمت زندگی روزمره قرار دهیم، بلکه این زندگی روزمره است که باید در خدمت خودِ اصیل قرار گیرد. چرا که رستگاری و سعادت‌مندی انسان در تکامل، خودشناسی و جهان‌شناسی روز افزون نهفته است. به قول ارسطو؛ بهترین نوع زندگی، تلاش برای شناخت بیشتر در زندگی کوتاه انسانی است.

به قول نووالیس، شاعر و فیلسوف رمانتیک آلمانی قرن هجدهم؛ "برای انسانِ اصیل، هیچ چیز غیر عادی تر و در عین حال فراگیر تر از عادی بودن نکبت بار و اسفناک نیست." ما در عالم و فضایی آشفته پیوسته در حال از دست دادن خود هستیم، و در این فرآیند امکان‌هایی را که از آن ما هستند، مخفی می‌سازیم. ما در زندگی روزمره و آنتیک گم شده ایم و از این رو هستی و امر هستی‌شناسی را فراموش کرده و از آن غافلیم. عادی شدن برای ما تا آنجا پیش رفته که حتی مرگ هم برایمان عادی شده است و نمی‌تواند ما را به خودِ اصیل و به وجدان و به تفکر برگرداند. نیچه درباره‌ی بعضی از انسانها که مانند سایر حیوانات فقط بر اساس غریزه، خور و خواب و اطلاق بیهوده ساعات زندگی خویش گذران عمر می‌کنند؛ اصطلاح "بوزینه" را جعل می‌کند، و اعتقاد دارد، آنها جرأت آری گویی به زندگی انسانی و تبدیل شدن به ابر انسان را نداشته‌اند و به این خاطر محکوم به این شرایط شده‌اند. به قول سارتر؛ "همه چیز از فراموشی آغاز می‌شود، از بی تفاوتی نسبت به نشانه‌های کوچک روزمره و بهانه‌هایی برای تغییر. ندیدن‌ها و نفهمیدن‌ها که زیاد شود، انگار دنیا می‌چرخد و انسان در رکود خودش، چیزی نمی‌یابد جز تعفن بی حرکت ماندن". بعضی، بل اکثر قریب به اتفاق انسانها به حدی به زندگی روزمره و روزمرگی خو گرفته‌اند که توان از خود کندی و دگر خود شدگی را ندارند و هیچ‌گاه نمی‌توانند به جز همان خود روزمره، هیچ دگر خودی را دریابند، و اراده و عزم خود را برای آنچه خارج از زندگی روزمره هست از دست می‌دهد. چرا که به شدت عادت پیشه‌ایم. هر گاه گره‌ای یا اتفاق نسبتاً ناخوشایندی در زندگی رخ می‌دهد، در واقع یک هشدار است برای تغییر،

برای نو شدن، برای جدا شدن از یکنواختی و تکرار، برای تجربه ای جدید و بازگشت به خویشتن خویش. مرگ و مرگ اندیشی و دیگر مصائب زندگی انسان را روزمرگی‌ها نجات می‌دهد و با خود اصلش روبرو می‌کند و موجب بیداری وجدان می‌گردد. حال خوب حقیقی و حال بد داشتن هر دو خوب است، حال خوب حقیقی نشان می‌دهد که در مسیر خود اصیل و بیرون از روزمرگی هستی و حال بد هم هشدار ذات اصیل انسان است برای نرفتن در باتلاق روزمرگی، ولی حال خنثی بد است چرا که انسان را به تکرار، روزمرگی، غفلت و بی خبری و تلاش برای بدست آوردن حریصانه و ناتمام سوق می‌دهد. فلذا هنر زندگی اصیل یعنی یافتن راه‌هایی برای استفاده از مصیبت‌های خودمان است. هایدگر دو مرتبه برای انسان در نظر می‌گیرد، مرتبه‌ی فراموشی هستی، که نتیجه اش دلمشغولی به زندگی روزمره است و مرتبه‌ی اندیشیدن به هستی، که نتیجه اش آگاهی دائمی از هستی است. انسان تا زمانی که درگیر زندگی روزمره و روزمرگی است به ساحت تفکر و زندگی اصیل و غیر مبتذل بر نمی‌گردد.

انسان در مدرنیته به مثابه‌ی یک ابژه و عین است، تمدن مدرنیته با زرق و برق و بزک کردن هایش، انسان‌ها را از خود اصلیشان جدا کرده و به سان جادوگری ماهر، آن‌ها را جادو و هیپنوتیزم کرده است. ترغیب انسان‌ها به خدمت گرفتن خود اصیل در خدمت خود غیر اصیل، به خدمت گرفتن قوای انسانی در خدمت قوای حیوانی، به خدمت گرفتن زیست انسانی در خدمت زیست حیوانی از نقشه‌ها و برنامه‌های این تمدن حیوانی است. با حذف هنر - منظور هنر اصیل نه هنرهای مبتذل در خدمت زندگی حیوانی در چارچوب مدرنیته - فکر و اندیشه از زندگی مردم، خود اصیل آنها را در نطفه خفه می‌کند. ما در جهانی زیست می‌کنیم که از نظر فرهنگی، اجتماعی و ... سطحی است، و آثار آن در میزان مطالعه، پیروی بدون چون و چرا از شبکه‌های اجتماعی، مد، سلبریتی‌های در خدمت مدرنیته و ... مشهود است. اساس فرهنگ مدرنیته دشمنی با تفکر و شناخت خود انسانی است. بنابراین انسان‌ها را به سرگرمی و جنجال و بازی و فوتبال و هنرهای مبتذل و روزمرگی در زندگی و ... مشغول می‌کند و فرصت تنفس و تفکر را از انسان می‌گیرد. مدرنیسم یک فرآیند فرهنگی - تاریخی کلان است.

اما راه حل چیست؟ روی آوردن به تفکر، روی آوردن به فلسفه، شناخت دین جامع و عمل به دستورات آن، احیای تفکر دیالکتیکی . ویتگنشتاین می‌گوید "چه ثمر از مطالعه فلسفه، اگر تمام کاربردش برای تو آن باشد که تو را قادر سازد به گونه ای موجه درباره‌ی مسائل پیچیده‌ی منطق و غیره صحبت کنی اما مطالعه آن در طرز فکر درباره‌ی مسائل مهم زندگی

روزمره بهبودی حاصل نیاورد". رابطه فلسفه با زندگی باعث فهم بهتر در زندگی می‌شود. فلسفه یعنی یادگیری زیستن، نترسیدن از چهرهای مختلف مرگ، یادگیری پیروزی بر ابتذال زندگی روزمره. فلسفه نبردی است علیه جادو شدن شعور، فرهنگ ما به وسیله زندگی روزمره، فیلسوفان می‌توانند افق دید جامعه را بالاتر ببرند و انسان‌ها را از توده ای بودن - انسان توده ای همان است که دغدغه‌ی متعالی ندارد، بیشتر درگیر کارهای روزمره است و زندگی اش بدون هدف متعالی جریان دارد- و از کنترل زندگی روزمره و رسانه‌ها درآورند. به قول کانت "انسانی که نتواند از فهم خویش استفاده نماید، هنوز کودکی است که بالغ نشده است." شعار روشنگری هم این است؛ در به کار گیری فهم خود شهامت داشته باش. اما هر نوع تفکری مد نظر ما نیست. بلکه تفکری که بتواند انسان را از زندگی روزمره و روزمرگی نجات دهد. باید همیشه آماده تفکر دیالکتیکی و انتقادی باشیم. این نوع تفکر انسان را ناسازگار بار می‌آورد، انسانی که علیه ارزشهای متداول قیام می‌کند و لوح ارزشهای همگانی و روزمرگی را در هم می‌شکند. این نوع تفکر انسان را از جهل مرکب به جهل بسیط حرکت می‌دهد. مرگ روشنفکری، مرگ فیلسوف- منظور مرگ اندیشه ورزی فیلسوفانه- مرگ حیات انسانی و ساحت تفکر و اندیشه ورزی است. روشنفکران اگر نتوانند مسائل فرهنگی، فلسفی، اجتماعی و علمی را برای مردم عادی به زبان همه فهم بیان کنند و اگر نتوانند انسان را از تاریکخانه و زندان بسته ذهن بیرون آورند و نتوانند زنجیرهایی که به پای تفکر انسان‌ها بسته شده است آزاد کنند، یک شکاف اجتماعی از لحاظ فرهنگی و فهم اجتماعی به وجود می‌آید.

اینجاست که هرمنوتیک فلسفی گادامر کارگشاست. گادامر چند پیشنهاد می‌دهد.

۱- دیالوگ یا گفتگو: بهترین روش برای رسیدن به تفاهم و زیست مسالمت آمیز با دیگران و همچنین خروج از روزمرگی دیالوگ است. دیالوگ با خود یا همان قدرت تفکر انتزاعی- قدرت تفکر در مورد تفکرات خویش- است که انسان را از دیگر حیوانات جدا می‌کند. دیالوگ با خود می‌تواند راهگشایی برای دیالوگ با دیگران باشد. دیالوگ درونی آگاهی انسان را به طرف خودآگاهی و باز شناخت هدایت می‌کند و نهایتاً انسان را به خود اصیلش هدایت و ارجاع می‌دهد. وی اعتقاد دارد که جایگاه پایه ای انسان فقط در گفتگو با نفر دیگر معنی پیدا می‌کند.

۲- دیالکتیک: در قسمت قبل به دیالوگ اشاره کردیم، ولی از دیدگاه گادامر دیالوگ با هر روشی نتیجه بخش و منجر به فهم و تفاهم نمی‌شود بلکه اساساً با دیالکتیک است که

می‌توان به فهم رسید. چرا که فهم از روش پیروی نمی‌کند، بلکه این ناروش دیالکتیک است که فهم با آن رخ می‌دهد. دیالکتیک یا همان پرسش و پاسخ به روش استقرایی سقراط، که گام به گام پیش می‌رود و فرآیند فهم در این بین رخ می‌دهد و مفاهمه و مرابطه برقرار می‌گردد.

۳- گوش دادن به دیگران: گادامر می‌گوید هرمنوتیک هنر توانایی گوش دادن است. و گوش دادن و آموختن گوش دادن را کاری سخت می‌داند. هدف دقیقاً این است که آدم‌ها بتوانند به حرف همدیگر گوش کنند. بتوانند بیاموزند این تأثیرات مضر اراده‌ی شخصی خودشان به فهمیدن را کنار بگذارند. و بگذارند شخصی دیگر از زبان خودش صحبت کند. یعنی باید گفت هنر هرمنوتیک این است که بگذاریم کسی حرف خودش را بزند و ما حرف او را گوش بدهیم. این رویه و افق دید باعث قدرت تحمل دیگران و منتقدان و مخالفان را می‌دهد. گادامر می‌گوید ما نباید فکر کنیم که همیشه ما درست می‌گوییم یا حرفی که دیگری می‌زند شامل واقعیت محض است. برعکس هر دو باید فراتر از چیزی که می‌دانند حرکت کنند، یعنی چیزی که نباید گفت. این طوری می‌شود با دیگران به تفاهم رسید.

۴- آموزش دیدن: آموزش به معنای توانایی انسان برای دیدن چیزها از منظر گاه دیگری است. انسانها به دلیل واقع بودگی در جهان و تاریخمندی و زمانمندی و زبانمندی پیش فرض‌ها و افق دیدش، همواره افق دید و پیش فرض هایش محدود است. بنابراین در این جهان بی حد و حصر باید همیشه افق خودمان را گشوده داریم تا باعث باز شدن مرزهایی تازه در افق مان و گسترش آن گردد. یعنی نباید افق و آگاهی خود را محصور کنیم و بدانیم که نادانیم و راه ورودی فهم خود را نبندیم و گشودگی نسبت به فهم و دانش‌های جدید داشته باشیم. یکی از این آموزشها می‌تواند آموزش یک زبان جدید باشد.

۵- تبدیل آگاهی به خودآگاهی با خود اصیل: گادامر به پیروی از هگل و همچنین هایدگر معتقد است که خود اصیل انسان، دارای خودآگاهی و دارای علم مطلق است. بنابراین هر چه که ما به خود واقعی مان نزدیک تر شویم و بیشتر خودمان را بشناسیم به شناخت و فهم و خودآگاهی بیشتری دست پیدا می‌کنیم و راه آن همان دیالوگ درونی است که در بند ۱ بیان گردید.

۶- گشودگی: گشودگی راه فهم و یادگیری، یعنی اعتقاد به نادانی و محدودیت خود. یعنی بدانیم که نمی‌دانیم. اگر انسان نداند که نمی‌داند، یعنی احساس کند که می‌داند، بنابراین

خودش را و راه ورود فهم خودش را می‌بندد. در این صورت در جهل مرکب می‌ماند و هیچگاه نمی‌تواند خودش را نجات دهد. چنین انسانی دچار جمود و جزم اندیشی و اندیشه‌های متصلب می‌گردد که به شدت خطرناک اند، اول برای خودش و سپس برای بقیه انسانها. باید متذکر شوم که اکثریت قریب به اتفاق انسانها، به این درد گرفتاریم. گشودگی ای که برای ما وجود دارد یعنی بی‌پایان بودن چیزی که درک می‌کنیم.

۷- زبان: گادامر تمدن صنعتی و کارخانه ای و سود نگری را که اعتقاد دارد بالاخره باعث نابودی زیست جهان بشری می‌گردد، برساخته‌ی زبان می‌داند. چرا که تاثیر زبان بر تفکر را زیاد می‌داند. وقتی ما زبان آموختیم و همه چیز را یاد گرفتیم، آن وقت است که راه گفتگو را می‌آموزیم. این فرآیندی است که امروزه اسمش را گذاشته اند "اجتماعی شدن" یعنی غلتیدن به دل اجتماع.

۸- کاربردی بودن فهم: فهم زمانی درست است که بتوان آن را بر چیزی اطلاق کرد و یا آن را در زندگی روزمره به کار برد. چون در این صورت هم متوجه درست بودن فهم می‌شویم و هم حالت دوری که بین فهم و کاربردش بوجود می‌آید باعث عمیق شدن و تکامل فهم می‌گردد.

۹- پیش فرض‌ها: قطعا اصلی ترین مورد از عناصر هرمنوتیک گادامر که بیشترین تاثیر کمی و کیفی را در اجتماع و زندگی روزمره دارد، همین پیش فرض‌ها و پیش دانسته‌های انسان است. ما در زندگی روزمره و در برخورد با افراد، آیا باید فوری آنها را پیش داوری و قضاوت کنیم؟ گادامر می‌گوید پیش فرض‌ها جزئی از وجود آدمی هستند و هیچ آدمی بدون پیش فرض وجود ندارد، چرا که پیش فرض‌ها و آدمی تاریخمند و زمانمند و متأثر از سنت هستند. گادامر می‌گوید ما باید با دیالوگ و گفتگوی دیالکتیکی پیش فرض‌ها را دور بزنیم، چرا که در دیالوگ فرآیند فهم پیش می‌آید و بعد از فهم مشترک می‌توانیم صدق و کذب پیش دانسته‌ها و پیش داوری‌هایمان را مشخص نماییم. گادامر قضاوت و پیش داوری بر حسب پیش فرض‌ها را رد می‌کند، و به طور کلی چون قائل به پلورالیسم و تکثر گرایی در فهم است، اساسا انسانها را ترغیب به فهم مشترک و مفاهمه می‌کند نه قضاوت و داوری هم، چرا که اگر ما دیگران را بفهمیم دیگر آنها را قضاوت و داوری نمی‌کنیم به معنای منفی، بلکه با آنها هم دردی می‌نماییم.

با بررسی‌هایی که در هرمنوتیک فلسفی و بحث پیش فرض‌ها از منظر گادامر انجام گرفت به این نتیجه رسیدیم که نظریه گادامر یک فلسفه و نظریه انتزاعی نیست بلکه برگرفته از متن و بطن زندگی است و به شدت در زندگی روزمره کاربردی است و کارایی دارد. و همه این را به صورت واضح در زندگی لمس کرده ایم که پیش فرض‌ها در زندگی همه‌ی انسان‌ها نقش اساسی و پیوندی ناگسستنی دارد ولی بعضی‌ها بر اساس ناآگاهی به پیش داوری و قضاوت می‌نشینند و کسانی که از این نظریه گادامر با خبرند، سعی می‌کنند که دیگران را قبل از فهم، قضاوت و داوری نمایند. بلکه با مفاهمه با آنها هم دردی می‌کنند.

به امید روزی که این دیدگاه گادامر در همه‌ی جوامع انسانی درک شود و رونق پیدا کند.

منابع

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- «نقد روش گرای» از منظر هرمنوتیک فلسفی گادامر؛ علی رضا آزاد، احمد واعظی، حسن نقی زاده، مطالعات اسلامی: فلسفه و کلام، سال چهل و هشتم، شماره پیاپی ۹۶ بهار و تابستان ۱۳۹۵، ص ۳۰-۹
- احمدی، اسدالله، (۱۳۸۵)، درآمدی بر جامعه شناسی زندگی روزمره، شماره ۱۰۳، نشریه معرفت
- احمدی، بابک، (۱۳۷۰)، ساختار و تأویل متن، تهران: نشر مرکز
- استریناتی، دومینیک، (۱۳۷۹)، مقدمه ای بر نظریه‌ی فرهنگ عامه، ترجمه‌ی ثریا پاک نظر، تهران، گام نو،
- استیس، والتر، در بی معنایی معنا هست، ترجمه اعظم پویا، مجله نقد و نظر، سال هشتم، شماره اول و دوم، ۱۰۸
- اسفندیاری، سیمین، غلامی، پرستو، هرمنوتیک و فهم متن از نگاه گادامر و شهید مطهری امینی، عبدالله، شاقول، یوسف، (۱۳۹۰)، مفهوم بازی نزد گادامر به مثابه بدیلی برای آگاهی زیباشناختی، سال ۵، شماره ۹، نشریه پژوهش‌های فلسفی دانشگاه تبریز
- انگلیس، دیوید، (۱۳۹۶)، فرهنگ و زندگی روزمره، علیرضا مرادی، دوم، تهران، تیسرا

- آبیاری، سهیلا، بیدهندی، محمد، ذریه، محمدجواد، (۱۳۹۲)، نقش پیش فرض در فهم متن از نظر علامه طباطبایی و گادامر، سال ۹، شماره ۳۴، فصلنامه علمی-پژوهشی اندیشه نوین دینی
- آزاد، علی رضا، واعظی، احمد، نقی زاده، حسن، (۱۳۹۵)، «نقد روش گرای» از منظر هرمنوتیک فلسفی گادامر، سال ۴۸، شماره ۹۶، مطالعات اسلامی: فلسفه و کلام
- آزاد ارمکی، لاجوردی، (۱۳۸۲) هرمنوتیک: بازسازی یا گفتگو، نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۱، ص ۹۳-۱۱۲
- بابایی، مظهر، قاندى، یحیی، ضرغامی، سعید، نصری، امیر، (۱۳۹۳)، واکاوی جایگاه مفهوم «بازی» در هرمنوتیک فلسفی گادامر و دلالت‌های آن برای حصول آگاهی فهم، سال ۲، شماره ۴، پژوهش نامه مبانی تعلیم و تربیت
- باقری، علی اوسط، (۱۳۹۹)، نقش پیش دانسته‌ها و علایق مفسر در تفسیر قرآن، چاپ اول، قم، سبحان
- بشریه، حسین، (۱۳۷۶)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، چاپ اول، تهران، نی
- بلاشیر، ژوزف، (۱۳۸۰)، گزیده هرمنوتیک معاصر، ترجمه سعید جهانگیری، آبادان، نشر پرسش
- بهشتی، احمد، (۱۳۷۷)، هرمنوتیک، لوازم و آثار، کتاب نقد، ش ۶ و ۵
- بیدهندی، محمد، (۱۳۸۵)، هرمنوتیک و تأویل از نگاه علامه طباطبایی و مارتین هایدگر، خردنامه صدرا، ش ۴۶
- پالمر، ریچارد، (۱۳۸۲)، علم هرمنوتیک، ترجمه‌ی محمد سعید حنایی کاشانی، چاپ دوم، تهران، نشر هرمس
- پترسون، مایکل و دیگران، (۱۳۷۶)، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه‌ی احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران موسسه فرهنگی صراط
- پورحسن، قاسم، (۱۳۸۴)، هرمنوتیک تطبیقی، تهران، انتشارات فرهنگ اسلامی
- تدین راد، علی، شهرام نیا، امیر مسعود، نجف پور، سارا، (۱۳۹۵)، هرمنوتیک فلسفی هانا آرنست در تطابق با رویکرد تفسیری هایدگر و گادامر، نشریه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی

- ترکمه، آیدین، (۱۳۹۶)، زندگی روزمره در اندیشه هانری لوفور، شماره ۴۷، نشریه جستارهای شهر سازی
- جانسون، رابرت؛ رال، جری ام، (۱۳۸۹)، زندگی نزیسته ات را زندگی کن، ترجمه سیمین موحد، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ زندگی
- جمشیدیها، غلامرضا، شالچی، وحید، (۱۳۸۷)، هرمنوتیک و مسئله‌ی تاریخمندی فهم انسان، شماره ۴، فصلنامه تحقیقات فرهنگی
- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۲)، شریعت در آینه معرفت، چاپ اول، قم، مرکز نشر فرهنگی رجاء
- حرّ عاملی، محمد حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۷
- حیدری، غلامرضا، پیش فرض‌های معرفت شناسی علم سنجی
- خاتمی، محمود، (۱۳۸۵)، مکاتب فلسفی در قرن بیستم، تهران، دانشگاه تهران
- خرمشاهی، بهاء الدین، (۱۳۶۴)، تفسیر و تفاسیر جدید، تهران: سازمان انتشارات کیهان.
- خسروپناه، عبدالحسین، (۱۳۸۸)، کلام جدید با رویکرد اسلامی، قم، نشر معارف
- خسروپناه، عبدالحسین، (۱۳۷۷)، نظریه تأویل و رویکرد آن، کتاب نقد، ش ۶ و ۵.
- خسروپناه، عبدالحسین، (۱۳۸۲)، گستره شریعت، تهران، دفتر نشر معارف
- دانشنامه آزاد پارسی، ویکی پدیا
- دوباتن، آلن، (۱۳۹۸)، معنای زندگی، هما فناند، چاپ اول، تهران، میلکان
- دوباتن، آلن، (۱۴۰۰)، تسلی بخشی‌های فلسفه، صدیقه اوشنی، اول، تهران، یوشیتا
- دورانت، ویل، (۱۳۹۹)، معنای زندگی، زهره زاهدی، چاپ اول، تهران، پندار تابان
- دهاقین، سید مهدی، (۱۳۸۷)، گریز از روزمرگی در نگاه هایدگر، اینترنت
- دهخدا، علی اکبر و همکاران، (۱۳۶۶)، لغت نامه دهخدا، چاپ اول، تهران، سازمان لغت نامه
- دیوید، کوزنری هوی، (۱۳۸۵)، حلقه انتقادی، ترجمه ی مراد فرهادپور، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان
- آزاد ارمکی، تقی، لاجوردی، هاله، (۱۳۸۲)، «هرمنوتیک: بازسازی یا گفتگو»، ش ۲۱، فصلنامه علوم اجتماعی
- ربانی گلپایگانی، علی، (۱۳۸۱)، هرمنوتیک فلسفی در اندیشه گادامر، شماره ۲۳، قیسات

- ربانی گلپایگانی، علی، (۱۳۸۱)، مارتین هایدگر و هرمنوتیک فلسفی، مجله تخصصی کلام، ش ۴۴
- ربانی گلپایگانی، علی، (۱۳۸۷)، درآمدی بر کلام جدید، چاپ چهارم، قم، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه خاوران.
- ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۸۳، علم هرمنوتیک و منطق فهم دین، قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه.
- رفیع پور، فرامرز، (۱۳۷۷)، آناتومی جامعه یا سنه الله : مقدمه ای بر جامعه شناسی کاربردی، تهران، انتشارات کاوه
- رهبری، مهدی، (۱۳۸۵)، هرمنوتیک و سیاست ؛ مروری بر نتایج سیاسی هرمنوتیک فلسفی هانس گئورگ گادامر، تهران، انتشارات کویر
- ریتز، جورج، (۱۳۹۵)، نظریه جامعه شناسی، ترجمه هوشنگ ناییبی، چاپ دوم، تهران، نشر نی
- ری، جانان‌تان، (۱۳۸۵)، هایدگرو هستی و زمان، ترجمه اکبر معصوم بیگی، تهران: انتشارات آگاه.
- ریخته‌گران، محمدرضا، (۱۳۷۸)، منطق و مبحث علم هرمنوتیک، تهران: نشر کنگره.
- زارعی، آرمان، (۱۳۹۳)، دوگانگی اخلاق : سبک زندگی، اخلاق و قضاوت اخلاقی در زندگی روزمره، شماره ۷۴-۷۵، سوره اندیشه
- ژیلسون، اتین، (۱۳۷۱)، عقل و وحی در قرون وسطی، ترجمه شهرام پازوکی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- سارتر، ژان پل، (۱۳۹۸)، تهوع، ترجمه محمود بهروزی، چاپ اول، تهران، انتشارات نیل
- سبحانی، جعفر، (۱۳۸۱)، هرمنوتیک، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- سبحانی، جعفر، (۱۳۸۰)، هرمنوتیک فلسفی و تعداد قرائتها، مجله تخصصی کلام، ش ۳۸.
- سبحانی، جعفر، (۱۳۷۹)، هرمنوتیک، مجله تخصصی کلام، ش ۳۶.
- سپه‌وند، عزت‌الله، (۱۳۹۱)، هرمنوتیک، ادبیات، گفتگو با متن، تهران، نشر علم
- سیدمن، استیون؛ (۱۳۸۸)، کشاکش آرا در جامعه‌شناسی، هادی جلیلی، چاپ دوم، تهران، نی

- شرف الدین، سید حسین، رجبی، محمود، (۱۳۸۸)، مروری بر ویژگی‌های فرضیه و نقش آن در مطالعات تجربی، سال هفتم، شماره دوم، معرفت فلسفی
- صادقی، هادی، (۱۳۸۶)، درآمدی بر کلام جدید، قم: انتشارات کتاب طه و نشر معارف.
- طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۶۳)، تفسیر المیزان، ترجمع محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی
- طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ج ۱۵
- عابدی سرآسیا، علیرضا، ذوقی، سمیه، (۱۳۹۵)، بررسی تاثیر پیش فرض‌ها در فهم و راه‌های کنترل آن‌ها از منظر هرمنوتیک فلسفی و علوم اسلامی، سال ۴۸ ام، شماره ۱۰۴، مطالعات اسلامی: فقه و اصول
- عرب صالحی، خداخواست، (۱۳۸۷)، گادامر و تاریخ مندی فهم، شماره ۱۳۷، قبسات
- علیزمانی، امیر عباس، (۱۳۸۱)، خدا، زبان و معنا، اول، قم، آیت عشق
- عمید، حسن، (۱۳۹۰)، فرهنگ فارسی عمید، چ ۳۸، تهران، انتشارات آگاه
- غلامی، علی نجات، زندگی روزمره: قدرت اخلاق
- فولکیه، پل، (۱۳۶۲)، دیالکتیک، ترجمه ی مصطفی رحیمی، تهران، آگاه،
- قائمی نیا، علیرضا، (۱۳۸۳)، متن از نگاه متن، قم: انتشارات طه.
- قرشی بنایی، علی اکبر، (۱۳۸۷)، قاموس قرآن، جلد ۲، چاپ دوازدهم، تهران، دارالکتب الاسلامیه
- قمی، عباس، (۱۳۹۰)، منتهی الامال، ج ۲، قم، انتشارات مبین اندیشه
- کاپلستون، فردریک چارلز، (۱۳۸۰)، تاریخ فلسفه، سید جلال الدین مجتبوی، چاپ چهارم، جلد اول، تهران، سروش
- کاکلمانس، جوزف، (۱۳۸۰)،، مارتین هایدگر پیش در آمدی به فلسفه او، ترجمه دکتر موسی دیباج، تهران: انتشارات حکمت.
- کالینیکوس، آکس؛ (۱۳۸۳)، درآمدی تاریخی بر نظریه اجتماعی، اکبر معصوم‌بیگی، چاپ اول، تهران، آگه
- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، کتاب ایمان و کفر، ترجمه ی مصطفوی
- کوزنزهوی، دیوید، (۱۳۷۱)، حلقه انتقادی، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: انتشارات گیل با همکاری انتشارات روشنگران.

- گادامر، هانس گئورگ، (۱۳۸۴)، آغاز فلسفه، عزت الله فولادوند، دوم، تهران، نوبهار
- گادامر، هانس گئورگ، (۱۳۸۴)، آغاز فلسفه، ترجمه عزت الله فولادوند، چاپ دوم، تهران، انتشارات هرمس
- گادامر، هانس گئورگ، ریکور، پل، (۱۳۸۸)، هنر و زبان، مهدی فیضی، اول، تهران، غزال
- گادامر، هانس گئورگ، (۱۳۹۶)، دیالکتیک هگل، پگاه مصلح، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
- لاجوردی، هاله، نظریه‌های زندگی روزمره
- مارکوزه، هربرت، (۱۳۵۹)، انسان تک ساحتی، ترجمه‌ی محسن مؤیدی، تهران، امیر کبیر
- مارکوزه، هربرت، (۱۳۵۹)، انسان تک ساحتی، ترجمه‌ی محسن مؤیدی، تهران، امیر کبیر
- میتز، تدئوس، آیا هدف خداوند می‌تواند سرچشمه‌ی معنای زندگی باشد؟، ترجمه محمد سعیدی مهر، مجله نقد و نظر، سال هشتم، شماره اول و دوم، ۱۴۹
- مجتهدشبه‌ستری، محمد، هرمنوتیک، کتاب و سنت، تهران، انتشارات طرح‌نو
- محمدی، سایت تبیان
- مدرسی، سید محمد رضا، (۱۳۷۶)، فلسفه‌ی اخلاق، تهران، سروش
- مدرسی، سید محمد رضا، (۱۳۷۶)، فلسفه‌ی اخلاق، چاپ دوم، تهران، سروش
- مشکات (بیات)، عبدالرسول، (۱۳۹۴)، فرهنگ واژه‌ها در آمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر، تهران، سمت
- مصباح، محمد تقی، (۱۳۸۳)، آموزش عقاید، چاپ شانزدهم، تهران، چاپ و نشر بین الملل
- مصطفوی، شمس الملوک، محرابی، حمیدرضا، (۱۳۹۱)، جایگاه دیالوگ در هرمنوتیک فلسفی گادامر،
- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۷)، فلسفه‌ی اخلاق، تهران، انتشارات صدرا
- مطهری، مرتضی، (۱۳۸۵)، تعلیم و تربیت در اسلام، چاپ پنجاهم، تهران، صدرا
- مطهری، مرتضی، (۱۳۹۲)، فلسفه اخلاق، چاپ سی و نهم، تهران، انتشارات صدرا
- معین، محمد، (۱۳۸۶)، فرهنگ فارسی معین، چ ۳، تهران، چاپ زرین
- ملکیان، مصطفی، (۱۳۸۲)، معنای زندگی، سلسه جزوات درس گفتاری، مکان تدریس: تربیت مدرس

- موسوی بجنوردی، محمد کاظم و همکاران، (۱۳۶۷)، دانشنامه اسلامی، چاپ اول، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی
- نصری، عبدالله، (۱۳۸۳)، عناصر فهم در اندیشه گادامر، شماره ۴، نامه حکمت
- نصری، عبدالله...، (۱۳۸۱)، راز متن، تهران: انتشارات آفتاب توسعه.
- نودری، حسینعلی، (۱۳۸۱)، بازخوانی هابرماس، چاپ اول، تهران، چشمه
- نوروزی، فرشاد، زندگی انسان معاصر، گسست آرمان و حقیقت، روزنامه تهران امروز
- نیکویی، علیرضا، (۱۳۸۶)، دور هرمنوتیکی و نقش آن در مطالعات ادبی، فهم و نقد متون، شماره سوم، ادب پژوهی
- نیگل، تامس، پوچی، ترجمه حمید شهریاری، مجله نقد و نظر، سال هشتم، شماره اول و دوم، ۹۲
- واعظی، اصغر، (۱۳۹۱)، تلقی بدیع گادامر از فهم
- واعظی، اصغر، فائزه، (۱۳۹۰)، دیالوگ، دیالکتیک، امتزاج افق ها، دوفصلنامه فلسفی شناخت
- واعظی، اصغر، قانیدی، اسماعیل، (۱۳۹۳)، سطوح، مؤلفه‌ها و کارکردهای دور هرمنوتیکی، سال ۴۲، شماره ۲، نشریه فلسفه
- واعظی، احمد، (۱۳۸۰)، درآمدی بر هرمنوتیک، تهران: مرکز نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- واعظی، احمد، (۱۳۸۱)، درآمدی بر هرمنوتیک، کتاب نقد، ش ۲۳.
- واکر، لوییس هاپ، دین به زندگی معنا می‌بخشد، ترجمه اعظم پویا، مجله نقد و نظر، سال هشتم، شماره اول و دوم، ۱۴۱
- وریج کاظمی، عباس؛ فرجی، مهدی، (۱۳۸۲)، عرفی شدن و زندگی روزمره، شماره ۲۱، نشریه مطالعات جامعه شناختی
- ولف، سوزان، معنای زندگی، ترجمه محمد علی عبداللهی، مجله نقد و نظر، سال هشتم، شماره اول و دوم، ۲۸
- ویکینز، دیوید، حقیقت، جعل، و معنای زندگی، ترجمه مصطفی ملکیان، مجله نقد و نظر، سال هشتم، شماره اول و دوم، ۳۸
- هایدگر، مارتین، (۱۳۸۰)، درآمد وجود و زمان، ترجمه منوچهر اسدی، آبادان: پرسش

- هرمنوتیک و فهم متن از نگاه گادامر و شهید مطهری، سیمین اسفندیاری، پرستو غلامی
- هولاب، ابرت، ۱۳۷۵، یورگن‌ها برماس، ترجمه حسین بشرویه، تهران: نشر نی.
- یوسفی نصرآباد سفلی، زینب، (۱۳۹۳)، رابطه‌ی رنج با معناداری زندگی از دیدگاه قرآن و روایات،
- Gadamer, Hans George (1989), *Truth and Method*, Trans. J. Weinsheimer and D.G. Marshal. 2nd Revised Edition, New York: Seabury Press.
- Grondin, Jean (2002), *Gadamer's Basic Understanding of Understanding in The Cambridge Companion to Gadamer*, Cambridge University Press (PP: 36-51).
- Schleiermacher, Friedrich.D.E (1998), *Hermeneutics and Criticism and other Writing*, Translated and Edited by Andrew Bowie, United Kingdom: Cambridge University Press.
- Warnke, Georgia (1987), *GADAMER: Hermeneutics, Tradition and Reason*, Stanford University Press.
- Weinsheimer, Joel C. (1985), *mmmmmmss ee eee eeiii cs: A Reading of Truth and Method*, Yale University Press.